

البرز

-۲-

باز در داستان کیقباد آنجا که زال رستم را مأمور آوردن کیقباد از البرز کوه میکند چندین مورد نام البرز بمیان آمده است :

برستم چنین گفتم فرخنده زال	که برگیر کوبال و بفراز پال
برو تا زبان تا بالبرز کوه	گزین کن یکی لشکر هم گروه
ابر کیقباد آفرین کن یکی	مکن پیش او بردرنک اندکی
و بگولشکر تورا خواستند و غیر از تو درخور تاج کیانی کسی نیست .	
وزان روی رستم دلیر و گزین	بیمود زی شاه ایران زمین
ز یک میل ره تا بالبرز کوه	یکی جایگه بود بس با شکوه
درختان بسیار و آب روان	نشستگه مردم نوجوان

تختی کنار آب گذاشته و جوانی بر آن نشسته و پهلوانان اطراف او ایستاده ، چون رستم را دیدند پذیره شدند و بزمی و میخوارگی خواندند. رستم در جواب ایشان گفت :

مرا رفت باید بالبرز کوه	بکاری که بسیار دارد شکوه
بگفتند کای نامور پهلوان	اگر سوی البرز بومی نوان
سزدگر بگویی نوای نامجوی	که آنجا کرا میکنی جست و جوی

شاید ترا راهنمایی کنیم و یارویاور تو باشیم . رستم گفت کسی را که من میخواهم کیقباد است .

سر آن دلیران زبان بر گشاد که دارم نشانی من از کیقباد
رستم پیاده شد و نزدیک رفت ، جوان جام شرابی باو داد و از او پرسید نام
قباد را از که بیاد داری رستم گفت پدرم او را می شناسد و مرا مأمور بردن او کرده است :

قباد دلاور بین با گروه
سرتخت شاهی بیاراستند
مرا گفت رو تا بالبرز کوه
بگوش که گردان ترا خواستند

سپس جوان خود را قباد معرفی میکند. رستم از تخت بزیر آمده بر او درود
میگوید و او را پادشاهی میخواند. دوباره شراب میخورند و رستم قباد را سالم و
تندرست نزد زال میبرد. کیقباد باصطخر میرود و بسطنتت میرسد و در دوران سلطنت
خود کارهای مفیدی انجام میدهد. بعد از صد سال سلطنت کیکاوس را بخواند:

بدو گفت ما بر نهادیم رخت
چنانم که گوئی از البرز کوه
تو بگذار تابوت و بردار تخت
چه بختی که بی آگهی بگذرد
کنون آمدم شادمان با گروه
پرستنده او ندارد خرد ۱

در داستان کیکاوس نیز نام البرز دیده میشود. کیکاوس بعد از رسیدن پادشاهی
دست بآبادی ایران زمین زد و مأمورهای مختلف باطراف و اکناف کشور فرستاد:

جهان پهلوانی برستم سپرد
یکی جای کرد اندر البرز کوه
همه روزگار بهی زوشمرد
که دیو از چنان رنجها بدستوه
بفرمود تا سنک خارا کنند
دوخانه درو هر یکی ده کنند
بیاراست آخر بسنک اندرون
ز پولاد میخ و ز خارا ستون

خانه دیگری از آبگینه بر البرز کوه بساخت و گنبدی از جزع یمسانی برای
مؤبدی ساخت. دوخانه هم از نقره خام و زر برای سلیح نبرد بنا کرد.

باز در همین داستان در جنگ کیکاوس با شاه هاماوران هنگامیکه افراسیاب

بایران زمین تاخته ذکری از البرز دیده میشود:

چوبسته شد آن شاه دیهیم جوی
ز دریا بکشتی و زورق شدند
سپاهش بایران نهادند روی
چو آمد بایران زمین لشکرش
وزین رو بصحرا وهامون زدند
که گم شد ز البرز سرو سهی
پراکنده شد از همه کشورش
پراکنده شد تخت شاهنشهی

در همین داستان بعد از گرفتاری کیکاوس رستم برای رهائی او میرود. فردوسی

در وصف لشکریان سه شاه یعنی شاه بربرستان و شاه هاماوران و شاه مصر گوید:

تو گفستی جهان یکسر از آهنست و یا کوه البرز در جوشن است
 بعد از مدتی کیکاوس بر رستم خشم گرفت و او را بدرگاه خواست. چون رستم
 بدرگاه رسید کیکاوس با او تندی کرد و رستم هم بر آشفت و در جواب او گفت:
 نشاندم بدین تخت من کیقباد چه کاوس دانم چه خشمش چه باد
 و گر کیقبادم ز البرز کوه بزاری فتاده میان گروه
 نیاوردمی من بایران زمین نبستی کمر بند و شمشیر کین
 ترا این بزرگی نبود و کام که گوئی سخنها بدستان سام ۱
 درد استان رستم و سهراب که از داستانهای مؤثر شاهنامه است بعد از اینکه رستم
 سهراب را کشته است گریه میکند و از جهان مینالد و میگوید:

بدین رفتن اکنون نباید گریست ندانیم فرجام این کار چیست
 ز سهراب چون شد خبر نزد شاه بیامد بنزدیک او با سپاه
 برستم چنین گفت کاوس کی که از کوه البرز تا برک نی
 همی برد خواهد بگورش سپهر نباید فکندن بدین خاک مهر ۲
 باز در جنگ هومان با طوس فردوسی هیکل قوی و بدن تنومند پهلوان را بکوه
 البرز تشبیه کرده است:

باسب عقاب اندر آورد بای سانی و مطالعاتی برانگیخت آن بار کش را ز جای
 تو گفستی یکی باره آهن است و یا کوه البرز در جوشن است
 به پیش سپاه اندر آمد بچنگ یکی خشت رخشان گرفته بچنگ ۳
 باز در داستان پادشاهی قباد پرویز (چاپ کلکته، قباد مشهور بشیرویه) در قسمت
 پاسخ فرستادن خسرو پرویز بشیرویه چنین آمده است:
 قباد آنکه آمد ز البرز کوه بمردی جهاندار شد با گروه
 که از آبگینه همی خانه کرد وزان خانه گیتی پرافسانه کرد ۱
 در رزم دوم افراسیاب بانوذر لشکریان ایران شکست خوردند و سر آورده

۱- شاهنامه چاپ بروخیم جلد دوم صفحات ۳۹۱-۴۰۹-۴۶۷ ۲- همین کتاب جلد دوم

صفحه ۵۱۳ ۳- همان کتاب جلد چهارم صفحه ۸۸۱

بگذاشتند و برفتند، نوذر طوس و گسته‌م را بخواند و بایشان چنین دستور داد:

شما را سوی پارس باید شدن

وزان جا کشیدن سوی زاوه کوه

کنون سوی راه سپاهان شوید

باز در داستان کیخسرو در قسمت سرکشی کردن طوس از کیخسرو، کیوبطوس

تندی میکند و میگوید:

تراگر بدی فر و رای درست

غیر از موارد بالا در شاهنامه فردوسی دیگر ذکری از البرز بمیان نیامده است.

فردوسی البرز را کوه عظیم سر بفلک کشیده‌ای وصف می‌کند و گاهی هم عظمت و پایداری

و استواری آن را مورد تشبیه قرار می‌دهد.



شیوه خوبان

ماه در مشك نهان کرده که این رخسار است
شکر از پسته روان کرده که این گفتار است
سنگ در سینه نهان کرده، که این چیست دل است
سرو را کرده خرامنده که این رفتار است
سایبان یا سمنش را همه از سنبل تر
خوابگه نرگس او را ز گل پر بار است
صحبت باد صبا کرد اثر در زلفش
که صبا وارش جولان همه برگزار است
همه سرمایه ز رخساره و زلفش طلبند
گل اگر رنگ فروش است و صبا عطار است
گل بسی منصب رخساره او جست و نیافت
نتوان دل ستد از نرگس او باز برون
ز آب دیده چه طمع دارم چون می بینم
ز و وفا چشم نمی دارم چون میدانم
که وفاداری در شیوه خوبان عار است

رضی الدین نیشابوری